

حرف زدن به جای نشان دادن

O بنفشه توانایی

O عنوان کتاب: در نمایش نامه ویژه کودکان (زنگ انشا - جشن تولد)

O نویسنده: احمد بیگلریان

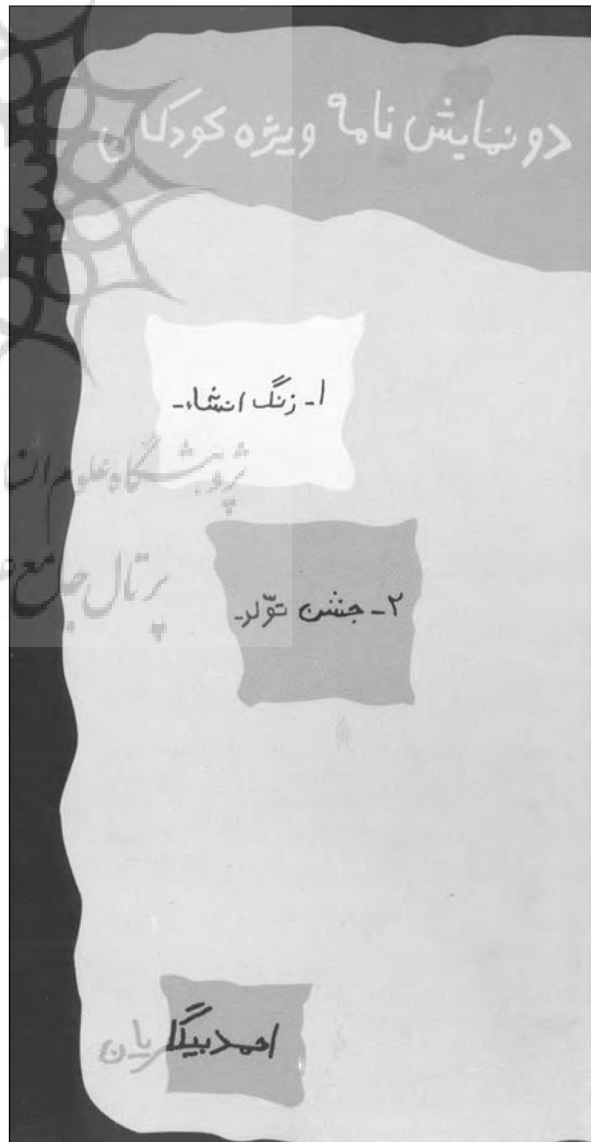
O ناشر: مقتون همدانی

O نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱

O شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

O تعداد صفحات: ۶۲ صفحه

O بها: ۳۵۰ تومان



اشاره:

در شماره ۶۰ بنفشه توانایی به نقد و معرفی نمایش نامه «زنگ انشا» پرداخت و در این شماره دومین نمایشنامه را مورد بررسی قرار می دهد.

نمایش نامه، نمایش نامه است! چه برای بزرگسال و چه برای کودک و نمایش نامه، هنگامی نمایش نامه است که ویژگی های اولیه و اصولی خود را داشته باشد.

یکی از موثرترین عناصر اولیه، کشمکش است؛ کشمکشی کلی که در هر پرده یا صحنه یا رویداد نمایشی، به کشمکش های جزئی تر تقسیم می شود. اگر این مایه حیات در نمایش نامه نباشد، دیگر نمایش نامه نیست! با این تعریف اولیه، نگاهی می کنیم به «جشن تولد»، نوشته احمد بیگلریان که نمایش نامه ای ویژه کودک و نوجوان است.

آرمان و آرزوی بیست ساله، روز تولدشان است. آن ها می خواهند جشن بگیرند و به قول خودشان بچه های تماشگر، میهمان های امشب آن ها هستند. آرمان و آرزو، به مناسبت شب تولدشان، به دوران کودکی بازمی گردند. آنها دوره بیست ساله عمرشان را از ابتدا، از لحظه تولد و چشم گشودن به این دنیا، مرور می کنند. چهار شخصیت در یادآوری خاطراتشان، همراه آن ها هستند: مادربزرگ پدربزرگ، مادر و پدرشان.

آرمان و آرزو، از هنگام تولد، به سبب مشغله مادر و پدر، توسط مادربزرگ و پدربزرگ شان نگهداری و مراقبت می شوند. مادربزرگ و پدربزرگی که حتی نمی دانند نوزاد از گرسنگی و نیاز به شیر خوردن، به گریه می افتد!

[آرزو: (در نوزادی) ما مریدم از گسنگی... آخه ما هم یه خورده آدمیم. پدربزرگ: بی بی این قدر به این وروجک ها خوردنی مردنی نده... مریض می شن دل درد می گیرن.

مادربزرگ: خودم عقلم می رسه... مگه من بچه ام که بیخود شکم شونو پر کنم.

پدربزرگ: یه قند بنداز تو آب و بریز تو شیشه بده ساکت بشن.

مادربزرگ: وا... می خوام جیش کنن.

پدربزرگ: پس واسشون یک لالایی بخون تا بخوابن.

آرمان: آخه ما لالامون نمی یاد.

مادربزرگ: (می خواند) لالا لالا گل پونه - باباش می آد توی خونه.

آرزو: تا صبحم بخوتی ما لالامون نمی یاد... ما قنداق نمی خوایم. ما شیر می خوایم.

آرمان و آرزو: ما شیر مادر می خوایم.

مادربزرگ: کلافه شدم... بسه دیگه!

پدربزرگ: نق نق نکن بچه... [

گویا تنها مهارت مادربزرگ، در طنباب پیچ کردن (قنداق کردن) آن هاست؛ تا حدی که احتمالاً می تواند برای جناب سروان های کلانتری، کلاس آموزشی بگذارد!

خلاصه این که پدربزرگ و مادربزرگ، دو فرد غرغروی عصبی و از همه بدتر، بی تجربه و ناآگاه از اصول بچه داری اند! آن دو، نیروهایی مخالف و ضد استقلال بچه ها معرفی شده اند که متاسفانه، هیچ گونه توجهی برای اعمال و گفتاری که در نمایش به آن ها نسبت داده شده، ارائه نشده است. دو فرد از دو نسل پیش که ممکن است به سبب اختلاف سنی آن ها و اعتقاد به روش زندگی خاصی که در قبل مرسوم بوده، بعضی از رفتارهای آن ها را بتوان توجیه کرد. اما متاسفانه باید گفت، تنها بخشی از رفتارها و گفتارهای آن ها بر این پایه توجیه پذیر است و باقی ویژگی های رفتاری آن ها با هیچ منطقی تعریف نمی شود. برای نمونه، می توان به مورد زیر اشاره کرد:

آرزو: (بچگی) مادربزرگ جون، من احساس می کنم که احتیاج به گردش دارم...

آرمان: دلمون می‌خواد بریم پارک و برامون یه توپ بخر...
 مادر بزرگ: شماها که دیگه بچه نیستید که برید پارک و توپ بازی کنید.
 پدر بزرگ: از منم گنده‌تر شدید، توپ مال بچه‌هاست نه شماها.
 و چند دیالوگ بعد:
 آرمان: می‌خوای یه توپ درست کنیم... بعدشم فکر می‌کنیم اینجا پارک... با هم بازی می‌کنیم.
 آرزو: چرا که نه...
 آرمان: باید از فکرمون استفاده کنیم.
 (هر دو شروع به مجال‌ه کردن کاغذها می‌کنند.)
 صدای مادر: آرمان...
 صدای پدر: آرزو... کجاین...
 آرمان و آرزو: ما این جاییم... سلام...
 مادر: چه کار می‌کنین بچه‌ها؟
 آرزو: (توپ را نشان می‌دهد) خوب شده مادر جون؟
 پدر: اینو از کجا آوردین؟
 آرزو: به پدر بزرگ گفتیم برامون نخرید.
 آرمان: خودمون نشستیم و درستش کردیم...
 پدر: آفرین به شما...
 مادر: چه بچه‌های با استعدادی...
 پدر: باورکردنی نیست.
 آرزو: ولی باور کنید.
 مادر بزرگ: پسرم... به اینا میگی با استعداد... اینا یه پارچه آتیشن...
 پدر بزرگ: چقدر از بچه‌اش تعریف می‌کنه.

متفاوت بودن شخصیت مادر بزرگ و پدر بزرگ در نمایش‌نامه، در حالی می‌توانست مثبت و قابل توجه باشد که علت و انگیزه خاصی (یا توجه به عقیده نویسنده)، این نوآوری را توجیه می‌کرد. مثلاً غرغرو بودن آن‌ها که یکی از خصوصیات منفی اخلاقی آن‌هاست، صورتی منطقی و قابل باور دارد؛ هر چند شاید از بعضی جهات غلط‌آمیز نیز به نظر برسد. با وجود این، این جنبه از شخصیت‌پردازی آن‌ها توسط نویسنده، تا حدی باورپذیر و در (پیش برد) داستان نمایش کاربردی است.
 دو شخصیت دیگر داستان، پدر و مادرند که به علت اشتغال به کار (علتی که مخاطب حدس می‌زند)، در خانه نیستند و گاه گاه، فقط برای گوش دادن به درد دل‌های آرمان و آرزو ظاهر می‌شوند و عاقبت، با مخالفت‌هایی سطحی و زودگذر با پدر بزرگ یا مادر بزرگ به علت رفتارشان با آرمان و آرزو، دوباره ناپدید می‌شوند.

آن‌ها (آرمان و آرزو)، به سبب وضع موجود زندگی‌شان، کاغذهای کتاب حقوق کودک را که از کتابخانه پدرشان برداشته‌اند (کش رفته‌اند)، ورق ورق می‌کنند و به در و دیوار خانه می‌چسبانند تا بقیه اعضای خانه، از حق و حقوق کودکان مطلع شوند: همه کودکان بدون هرگونه استثنا و امتیاز، به لحاظ رنگ و نژاد، جنس زبان و دین، مشمول این حقوق هستند. کودک باید در هر اوضاع و احوالی، جزو نخستین کسانی باشد که مورد حمایت و مساعدت قرار می‌گیرد، کودک نباید قبل از رسیدن به حداقل سن مناسب، به کار گمارده شود یا... و مادر و پدر، پس از کلی تفریح از این شیرین‌کاری بچه‌های‌شان از آن‌ها می‌خواهند که ساکت و آرام بازی کنند و درباره غیب‌شان می‌زنند!!
 نمایش با نصیحت بچه‌ها برای دفاع از حقوق‌شان و دعوت آن‌ها برای آمدن روی صحنه و شرکت در بریدن کیک، پایان می‌پذیرد. در حالی که کیک در واقع، کتاب حقوق کودکان است که صفحه صفحه، به هر یک از آن‌ها هدیه می‌شود!

انگیزه‌ای که نویسنده را وادار به نوشتن نمایش‌نامه جشن تولد کرده، انگیزه‌ای انسانی است: مبارزه با رعایت نکردن حقوق کودکان. اما این که آیا

توانسته است منظورش را در قالب این نمایش‌نامه کاملاً روایی و بدون هیچ گونه فانتزی (جز در طراحی صحنه که بعداً راجع به آن صحبت خواهیم کرد)، در شخصیت‌پردازی‌ها و اتفاقات نمایش، به مخاطبان خود القا کند، جای بحث دارد.

نوشتن نمایش‌نامه برای کودکان و نوجوانان، شاید از زوایایی، از نوشتن نمایش‌نامه برای بزرگسالان سخت‌تر باشد. وجود عناصر نمایش خاصی چون فانتزی، اتفاقات غیرعادی و تنوع، از عناصری است که بی‌توجهی به هر یک از آن‌ها، به راحتی مخاطبین نمایش را کسل می‌کند و باعث واپس زدگی آن‌ها می‌شود.

نمایش جشن تولد، متأسفانه در روایت داستان، بسیار یکتواخت و فاقد جذابیت است. این نمایش برای بزرگسالان کسالت بار است، چه رسد به مخاطبان کودک و نوجوان.

مشکل دیگر نمایش‌نامه، درست تعریف نشدن فضایی است که آرمان و آرزو، در آن زندگی می‌کنند. آن‌ها کجا زندگی می‌کنند؟ با چه شخصیت‌هایی روزگار می‌گذرانند؟ پدر بزرگ و مادر بزرگی که ما را یاد نامادری‌های بدجنس داستان‌های کودکان می‌اندازند (!) و پدر و مادری که حتی نمی‌دانیم از کجا می‌آیند و یک دفعه و ناگهانی کجا غیب‌شان می‌زند؟

از طرفی، یک‌سان بودن دو قطب یادو قدرت نمایش، باعث ایجاد جذابیت می‌شود. اگر یکی از این دو قدرت، از دیگری پرتوان‌تر باشد یا نمایش به زودی به پایان می‌رسد یا تماشاگر پس از دیدن یکی - دو اتفاق، انتظار پایان را می‌کشد و این همان اتفاقی است که در نمایش‌نامه جشن تولد افتاده است. و قدرت و برتری مادر بزرگ و پدر بزرگ و ناتوانی آرمان و آرزو در برابر ایشان،

وجود عناصر نمایش خاصی چون فانتزی، اتفاقات غیرعادی و تنوع، از عناصری است که بی‌توجهی به هر یک از آن‌ها، به راحتی مخاطبین نمایش را کسل می‌کند و باعث واپس زدگی آن‌ها می‌شود

باعث دلخستگی مخاطب می‌شود؛ چرا که آرمان و آرزو، در برابر این ظلم و جور، جز یکی دو بار جواب دندان‌شکن دادن، به هیچ عمل نمایشی دیگری دست نمی‌زنند که احتمالاً الگوی مناسبی برای مخاطبان خود باشند. آن‌ها در آخر، از بچه‌ها می‌خواهند که از حقوق‌شان دفاع کنند، ولی بچه‌ها چیز زیادی دستگیرشان نشده! جز این که احتمالاً اعلامیه هدیه گرفته را به در خانه‌شان بیاویزند یا برای ابراز دلسوزی نسبت به کودکانی مانند خود، به نقاشی بچه‌های مظلوم و گرسنه بپردازند.
 و اما طراحی صحنه:

پیشنهاد نویسنده برای طراحی صحنه، خلاف داستان نمایش‌نامه، بر پایه فانتزی کاربردی و جذابی طراحی شده است. آلبوم‌های عکسی که هر شخصیت، به نوبت حضور در صحنه، از آن خارج می‌شود و حتی آرمان و آرزوی بیست ساله، با کمک صفحات این آلبوم، به نوزادان تازه به دنیا آمده تبدیل می‌شوند، از جمله این ویژگی‌های فانتزی است. صحنه نمایش با کمک این طراحی، به دنیایی پر از فانتزی و جذابیت تبدیل می‌شود، دو عنصری که متأسفانه در متن نمایش‌نامه جای‌شان سخت خالی است.